

چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟

رمون بودن

ترجمه مرتضی مردیها

فهرست مطالب

۲ مقدمه مترجم

۲۲ مقدمه نویسنده

۲۵ مقدمه

لیبرالیسم : یک سنت اقلیت در میان روشنفکران

۳۱ بخش اول

عقاید لیبرالستیز از کجا می آیند؟

۱۳۳ بخش دوم

چگونه عقاید لیبرالستیز رواج و رونق می گیرند

۲۰۷ بخش سوم

فردا؟

۲۲۳ کتاب شناسی

۲۳۵ نمایه

درباره موضوع

گمان نمی‌کنم در مورد اصل این مدعا که روشنفکران لیبرالیسم را دوست نمی‌دارند تردیدی وجود داشته باشد. مثل هر موضوع دیگری، در اینجا هم می‌توان باریک‌اندیشی کرد و گفت راست بودن یا نبودن و به‌طور کلی اعتبار این مدعا بستگی دارد به تعریفی که از روشنفکران و لیبرالیسم داده می‌شود. این حرف غلطی نیست، اما هر تعریفی که از این کلمه‌ها و اصطلاحات بدهیم، و دامنه فراگیری آن‌ها را کم و زیاد یا ترمیم و اصلاح کنیم، تردیدی نیست که سواد اعظم کسانی که روشنفکر دانسته می‌شوند، کم یا بیش، از لیبرالیسم فاصله دارند. بنابراین، پرسش از علت آن، پرسش معقولی است. حال اگر بر این اضافه کنیم که لیبرالیسم مهم‌ترین نظام سیاسی-اقتصادی دنیای معاصر است و عموم جوامع توسعه‌یافته و عمده جوامع در حال توسعه، با همین نظام اداره

می‌شوند، و نیز این‌که روشنفکران بر افکار و احساسات عمومی مردم و این‌که امور را چطور تحلیل کنند، چه بخواهند و چه بگویند، تأثیر دارند، طرح این پرسش اهمیت و ضرورت خود را نشان می‌دهد.

این حقیقت دارد که دورهٔ کسانی که روشنفکری را انگار حرفهٔ خود می‌دانستند و قبایی که به تنش‌ها دوخته شده، با اهداف دهان‌پرکنی چون بیان حقیقت و نجات انسان، به تدریج به‌سر آمده است. دیگر از آن مشاهیری که، گاه یک‌تنه، چشم‌وچراغ کشوری و بلکه دنیایی بودند، و هر حرف و خطی از آنان مثل زر سرخ دست‌به‌دست می‌شد که در آن برای این‌که چه چیز درست است و چه باید کرد تعیین تکلیف می‌کردند، خبر چندانی نیست. نه فقط به‌این دلیل که دوران ایدئولوژی به‌سر آمده یا فضای آن تنگ شده، و دیگر کم‌تر کسی به آن منش‌ها و روش‌ها و آن مدعیات و مواعید باور دارد، بلکه به‌این دلیل هم که سواد عمومی گسترده شده و آدم‌ها بیشتر خواهان اخبار و مواد خام هستند تا خودشان امور را تحلیل کنند، تا این‌که دیگران به‌شکل بسته‌بندی شده تحویلشان دهند. این نیز حقیقت دارد که فضاهایی که غالباً مستعد پروردن روشنفکران بوده‌اند، یعنی دانشگاه‌ها، دفاتر و مراکز روزنامه‌ها و مجلات، و کارگاه‌ها و محافل هنری، به‌طور رو به رشدی بیشتر نگران جنبه‌های حرفه‌ای کار خود شده‌اند؛ بیشتر ملتفت شده‌اند که بی‌مایه فطیر است، و حتی اگر اظهارنظر روشنفکرانه منظوری اصلی آن‌ها هم بوده باشد، برای برد بیشتر آن محتاج این‌اند که پشتوانه‌ای از کارآمدی داشته باشند. هم به‌این معنا که وقتی کسی اعتبار حرفه‌ای داشته باشد، شخصیت مهم‌تری دانسته می‌شود و سخنش بیشتر مورد توجه است؛ و هم به‌این معنا که خبرویت علمی و حرفه‌ای، احتمال گفتن سخنان کم‌ارز و اظهارنظرهای آرزومدار و نظرپردازی‌های، به‌شکل بدجوری، معطوف

به جلب توجه را کم و اعتماد بیش‌تری جلب می‌کند.

علاوه‌براین دو، یک حقیقت دیگر هم هست و آن این‌که، دنیا روزبه‌روز شلوغ‌تر شده و روشنفکران هم مثل بسیاری چیزهای دیگر دچار افزایش کمیّت بوده‌اند. دانشگاه انبوه، که محصول نیمهٔ دوم قرن بیستم در کشورهای صنعتی و به‌دنبال آن در دیگر کشورها بوده است، نه فقط تعداد دانشجویان که تعداد اساتید را هم افزایش داده و ناگزیر رقابت میان آنان سخت‌تر شده و این باعث شده، حتی در میان برترین‌ها، تعداد بیش‌تری به‌میزان کم‌تری دیده شوند. در حوزه‌های هنری و رسانه‌ها هم همین روال دیده می‌شود: افزایش تعداد و ناگزیر کاهش امکان برجستگی و پیشرفت و مشارالیه‌شدن. به‌ویژه که انگار حرف‌های بزرگ زده شده است، تا حدی شبیه این‌که جغرافیای زمین کشف شده و دیگر مثل مازلان و کلمب شانس ظهور کم‌تری دارد.

همهٔ این موارد گویا در سبب‌سازی برای یک چیز همکاری کرده‌اند: کم‌رنگ‌شدن روشنفکران. کم‌تر می‌توان مثل گذشته‌ها از کشف حقایق بزرگ خبر داد و راجع به هرچیز مهمی اظهارنظرهای قاطع کرد و آرزو را جای برنامه عرضه کرد و فرمول‌های ساده و جذاب برای حل مشکلات بزرگ و بغرنج داد و انتظار اقبال عام هم داشت. زمانی بود که گفته می‌شد ریشهٔ همهٔ فلاکت‌ها در زمین جهل است؛ گمشدهٔ خلاق «آگاهی» است، و نقشهٔ این گنج در جیب روشنفکر است. با ما باشید، آگاه شوید تا رستگار شوید. الآن سه اتفاق افتاده است که این مدعا را لغو و لغزان نشان می‌دهد: آگاهی به‌وفور و به‌قیمت ارزان در همه‌جا دسترس است؛ نیز بسیاری متوجه این شده‌اند که بخش‌هایی از آن آگاهی موعود روشنفکران اصلاً آگاهی نبود، ضدآگاهی بود؛ و سوم این‌که آدمیان با دست‌یافتن بیش‌تر به آگاهی بیش‌تر می‌فهمند که باید انتظارشان را از آن